

پیش‌خوانی

به بهانه باز نشر یک پژوهش درباره نحوه تعامل امام خمینی با نخستین رئیس‌جمهور

اکسیر مدارا و قاطعیت

■ **شاهد توحیدی**

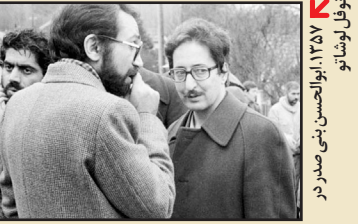


اثر تاریخی- تحلیلی «امام خمینی و مهار فتنه بنی‌صدر و منافقین» در زمره پژوهش‌هایی است که در تبیین شرایط دوران ریاست جمهوری ابوالحسن بنی‌صدر ونسبت رهبر کبیر انقلاب با آن، به

نگارش درآمده و از سوی مرکز اسناد انقلاب اسلامی روانه بازار نشر گشته است. قاطعه نظری کپره مؤلف کتاب در دیباچه خویش بر آن، موضوع پژوهش را اینگونه توصیف کرده‌است:

«سرگذشت اولین رئیس‌جمهور اسلامی ایران یکی از نکات عبرت‌آموز تاریخ معاصر است. زندگی سیاسی بنی‌صدر از آن روزی که به‌عنوان معتمد مردم مسلمان ایران در چهره‌ای منافقانه در اوج قدرت قرار گرفت تا آنجایی که به‌عنوان چهره‌ای مطرود از کشور گریخت، می‌تواند درس‌های فراوانی در بر داشته باشد.

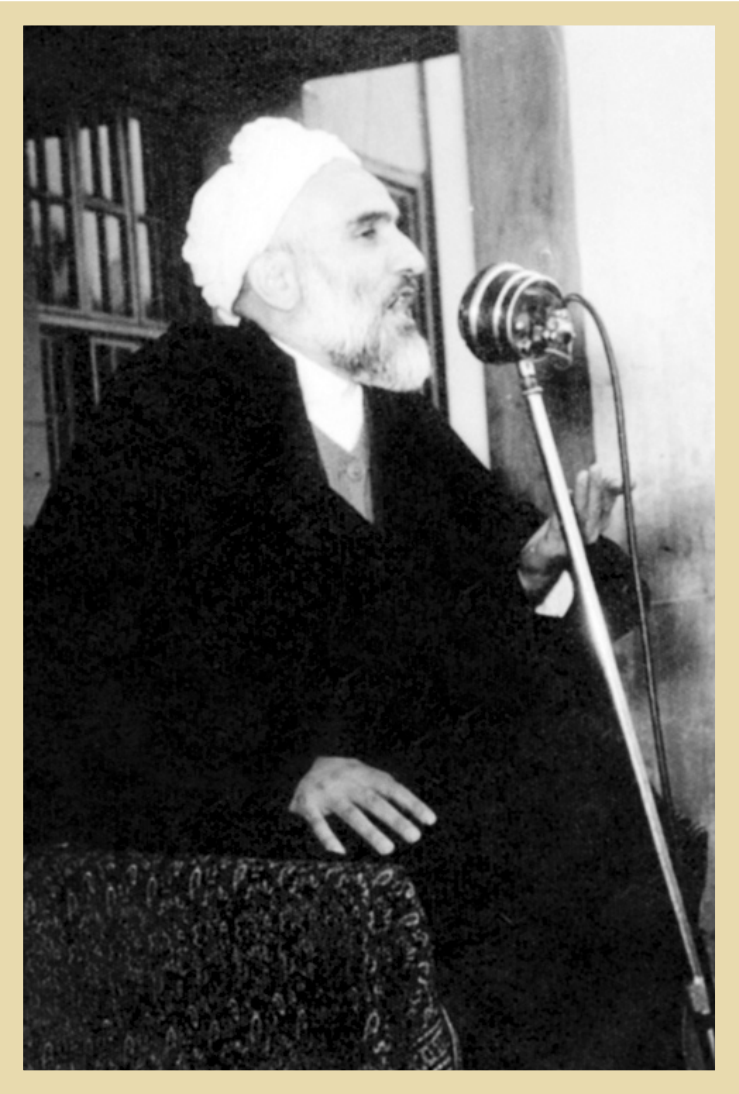
سید ابوالحسن بنی‌صدر فرزند آیت‌الله نصرالله بنی‌صدر در سال ۱۳۱۲ در همدان متولد شد.او در سال ۱۳۴۲ به فرانسه رفت و با پیروزی انقلاب اسلامی در آنجا ساکن شد. وی همراه حضرت امام خمینی در بهمن ۱۳۵۷ به ایران آمد و خیلی سریع توانست در امور حکومتی سمت‌هایی را کسب کند. در این زمان اولین اختلافات بنی‌صدر با مجلس خبرگان بر سر دو اصل قانون اساسی یعنی اصل ولایت فقیه و شرایط عمومی و اختیارات رئیس‌جمهور صورت گرفت. سرانجام به‌رغم تمامی مخالفت‌های بنی‌صدر و همفکرانش این اصول تصویب شد. هرچندانتظار می‌رفت مخالفت‌های بنی‌صدر خاتمه یابد، اما وی همچنان بر اعتراضات خود ادامه می‌داد. پس از اتمام اولین دوره ریاست جمهوری و کسب اکثریت آرا از سوی بنی‌صدر وی در پی برقراری حاکمیت و اثبات نظریات خود در بین قسوی حکومت و حتی در سطح جامعه بر آمد. با شروع جنگ تحمیلی بنی‌صدر در مقام فرمانده کل قوا با سیاست‌های نظامی سپاه و نیروهای مردمی به مخالفت پرداخت. سیاست‌های



نوبل پوشانو، ۱۳۵۷، ابوالحسن بنی‌صدر.

دفاعی بنی‌صدر بیشتر بر باگذاری زمین تکیه داشت و سعی می‌کرد تا از طریق اتکا به قدرت‌های خارجی مشکل جنگ را حل کند. پس از ناکامی‌های بنی‌صدر در فرآیند جنگ تحمیلی پشت جبهه و عرصه سیاسی کشور محلی برای تنازعات وی و بانبروهای خام‌طام شد. تقابل جریان فتنه سال ۶۰ که جبهه متحد ضد انقلاب را به همراه داشت، و بانبروهای حزب‌اللهی به نقطه اوج خود و زمان سرنوشت‌ساز رسید. امام در سخنرانی‌های متعدد بنی‌صدر را نصیحت کرد، اما بنی‌صدر با تکیه بر رئیس‌جمهور و رهبر کبیر انقلاب، سرانجام امام در ۲۰ خرداد ۱۳۶۰ طی حکمی به ستاد مشترک ارتش، رئیس‌جمهور را از فرماندهی کل قوا عزل کرد. در ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ طرح عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر در مجلس شورای اسلامی مطرح شد. هم‌زمان با خلع بنی‌صدر از ریاست جمهوری سازمان مجاهدین خلق (منافقین) ببه بهانه حمایت از جسان بنی‌صدر جنگ مسلحانه را با هدف سرنگونی جمهوری اسلامی آغاز کرد. تشکیلات اهر یمنی منافقین و گروه‌های همسو هر چند درگیری‌ها و آشوب‌های متعددی را باعث شدند، ولی با پیروزی حزب‌الله مجبوره به انزوا یا فرار از کشور شدند. مهار این بحران از سوی حضرت امام با صبر و استقامت و مواجعه با بنی‌صدر و سرسختی و مقاومت در قبال گروه‌های منافق فتنه‌گر مدلی از مدیریت اسلامی به جامعه عرضه کرد و توانست کشور انقلاب را از بحران بچکاندایی نجات و به سوی استقرار و ثبات سوق دهد.

کتاب «امام خمینی و مهار فتنه بنی‌صدر و منافقین» در پنج فصل سازماندهی شده‌است؛ فصل اول به مفهوم فتنه، ویژگی‌ها و عوامل پیدایش آن در جامعه و همچنین جریان نفاق و سیر شکل‌گیری آن در تاریخ اسلام اختصاص دارد. در فصل دوم با توجه به نقش محوری منافقین و بنی‌صدر در شکل‌گیری جریان نفاق در سال‌های ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ ابتدا به معرفی آنها و سپس علل پیدایش جریان نفاق پس از انقلاب اسلامی و شیوه‌هایی که منافقان برای کسب مشروعیت و مقبولیت در نظام جمهوری اسلامی اتخاذ کردند، پرداخته‌ایم. فصل سوم به روند تکوین اتحاد میان منافقین و بنی‌صدر اختصاص یافته‌است. در این فصل مواضع بنی‌صدر و منافقین نسبت به یکدیگر رویدادهایی که پس از انقلاب به جریان این اتحاد کمک کرد، بررسی شده‌است. در فصل چهارم نقش امام خمینی در مهار فتنه نفاق و مواضع ایشان در برخورد با این جریان ارزیابی شده‌است. در فصل پنجم سرنوشت فتنه نفاق و اقداماتی که سران فتنه پس از شکست در برنامه‌های خود در پیش گرفتند، بررسی شده‌است. کتاب با نتیجه‌گیری، اسناد و تصاویر مرتبط با موضوع کتاب خاتمه یافته‌است.»



دهه ۲۰ هجرتاحات الاسلام والمسلمین محمد تقی فلسفی در حال سخنرانی

گذری بر مواجعه تاریخی حجت‌الاسلام والمسلمین محمد تقی فلسفی با فرقه بهائیت در رمضان سال ۱۳۳۴

شاه‌گفت:سخنرانی‌های انتقادی ماه رمضان راقطع کنید!

■ **محمد رضا کاتبی**

مواجهه تاریخی خطیب نامدار حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمد تقی فلسفی با فرقه بهائیت در ماه رمضان سال ۱۳۳۴ هجری شمسی و حمایت مر جع اعلای وقت مرحوم آیت‌الله العظمی‌حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی از این اقدام، از فصول درخبر خوانش در تاریخچه تقابل مسلمانان با بهائیان در تاریخ معاصر ایران است. در مقالی که پیش روی شماست، زمینه‌ها و پیامدهای این واقعه با نگاهی به خاطرات مرحوم فلسفی مورد باز خوانی قرار گرفته‌است. امید آنکه مقبول افتد.

■ ■ ■

■ **زمینه‌های یک مقاله نظری**

با مروری بر اسناد تاریخی می‌توان دریافت که مواجعه مؤثر و پربازتاب حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمدتقی فلسفی با فرقه بهائیت در ماه رمضان سال ۱۳۳۴ هجری شمسی، معلول رفتارهای برنامه‌ریزی شده این فرقه و نفوذ شدید آنان در بخش‌های گوناگون حاکمیت و دربار بوده است. همین امر موجب نگرانی و واکنش مکرر حسین طباطبایی بروجردی شد. مرحوم فلسفی زمینه‌های این مقابله نظری را اینگونه تشریح کرده‌است:

«در مسئله بهایی‌ها آیت‌الله بروجردی در یک فشار شدید افکار عمومی واقع شده بود. مرتباً از ولایات نامه می‌آمد که مثلاً فرماندار اینجا بهایی است یا رئیس فلان اداره بهایی است و چه‌جا که نمی‌کند. اینگونه شکایات آیت‌الله بروجردی را بر آن داشت که جدا وارد عمل شود. اخیراً از تشید فردوست، رئیس دفتر ویژه محمد رضا و دوست نزدیک او، است که وقتی آن را خواندم مشکلاتی برای من حل شد. من از همان اوقات می‌دانستم که دکتر ایادی بهایی، طبیب مخصوص شاه است، لذا در یکی از سخنرانی‌های ماه رمضان سال ۱۳۳۴ شمسی در مسجد شاه که از رادیو هم پخش می‌شد، با صراحت گفتم: «علیحضرت! مملکت ما این همه طبیب مسلمان دارم، مردم ناراحت هستند از اینکه یک فرد بهایی طبیب مخصوص شماست. او را عوض کنید!» ولی شاه او را تغییر نداد. حتی یک نفر به من گفت شاه ناراحت شده و گفته است اینها به طبیب من چه کار دارند؟! وقتی کتاب فردوست را خواندم، معلوم شد که شاه هرگز نمی‌توانست او را تغییر دهد. فردوست نوشته است: من که در دربار بودم، نمی‌دانستم که آیا شاه بر ایران سلطنت می‌کند یا دکتر ایادی؟ زیرا ایادی، بهایی‌ها را در همه جا گمارده و بر مردم مسلط کرده بود. فردوست نوشته است که در زمانی که فلسفی در رادیو درباره بهایی‌ها صحبت می‌کرد شاه به ایادی گفت که دیگر مقضی نیست در ایران بمانی، مدتی به خارج از ایران برو. مطلب او

عاریخ

کفت و گوگم ۸۸۴۹۸۴۷۹

کار نامه فرقه بهائیت، در میان مردم آگاهی و عزم آفرید. این موجب گشت تا کسانی که به طور مستقیم و غیرمستقیم مخاطب زنها‌های خطیب بودند، رفته رفته به ابراز واکنش بپردازند. اسدالله علم در زمره اینگونه چهره‌ها بود و می‌توان حدس زد که کینه وی از فلسفی -که بعدها در قالب یادداشت‌نگاری‌های روزانه وی رخ نمود- از همین سریند بوده است:

«در سخنرانی ماه مبارک رمضان آن سال، آیات مربوط به پیامبران خدا و اعمال مردم در عصر آنان را مورد بحث قرار می‌دام. شاید حدود ۱۰ روز از ماه رمضان گذشته بود. یک روز در منبر این آیه را خواندم. اتینون بکل ریع آیه تعیثون... پیامبر وقت، به زندگی اشرافی افراد خودخواه و بلندپرواز اشاره می‌کند و ساختمان‌های مجلل آنها را گوشزد می‌نماید و جباریتشان را نسبت به مستضعفین خاطر نشان می‌سازد. به دنبال آن مطلب، درباره بهائیان و موقعیت آنها در ایران صحبت کردم. فردای آن روز علم، که وزیر کشور بود، تلفن کرد. ابتدا به صورت کنایه آمیزی اظهار داشت: من دیروز ضمن ناهار خوردن به حرف‌هایتان در رادیو گوش می‌دادم و می‌دیدم با وضعی که دارم، از مصادیق این آیه هستم... بعد از ذکر این جمله، لحن سخن را عوض کرد و گفت: آقای فلسفی من اجازه نمی‌دهم که درباره بهایی‌ها این چنین صحبت کنید و امنیت را مختل نمایید و موجب خونریزی شوید! به وی گفتم: مؤدب سخن بگویید والا گوشی تلفن را می‌گذارم! او هم لحن را عوض کرد و گفت: منظور این است که از مراکز مختلف کشور به وزارتخانه خبر می‌رسد که مردم خشمگین و عصبانی هستند و ممکن است به بهایی‌ها حمله کنند و نظم و امنیت به هم بخورد. خواستم بگویم متوجه این نکته باشید. جواب دادم: از نظر امنیت و حفظ جان مردم نگران نباشید. با لحن جدی به مسلمانان می‌گویم هدف من آشکار ساختن گمراهی بهایی‌ها است. مبادا مسلمانی دست تجاوز بگشاید و بر روی یک بهایی سیلی بزند و اینکه تهییج شود و موجب خونریزی و قتل گردد... در منبرهای بعدی در این باره صحبت کردم و منظور که باید، مردم را به حفظ امنیت متوجه ساختم. دو سه روز بعد مجدداً علم تلفن زد و گفت: خواستم تشکر کنم، زیرا به موجب گزارش‌هایی که از ولایت رسیده آرامش و نظم در سراسر کشور برقرار شده‌است. در پایان مکالمه قرار شد در رابطه با خطر بهایی‌ها و دعوت مردم به آرامش ملاقاتی با او داشته

باشم... هیجان عمومی و نگرانی از حرکت مردم، شاه را بر آن داشت که دستور بسته شدن حظیره‌القدس را صادر کند و به دنبال آن نیروهای فرمانداری نظامی آنجا را اشغال کردند. او در ابتدا این کار را اقدامی مذهبی جلوه داد و خود را مصمم به برخورد با بهایی‌ها نمود و کرد و به همین دلیل نیز جامعه روحانیت از وی تشکر نموده و آن اقدام را مورد حمایت قرار داد. در همان روزها آیت‌الله بروجردی نامه بائلسبه مفصلی برای اینجانب مرقوم فرمودند که در روزنامه‌ها چاپ شد. ایشان ضمن ابراز سمرت از سخنرانی‌ها، اهمیت ادامه مبارزه و مقابله جدی با بهایی‌ها را مجدداً مورد تأکید قرار دادند.»

■ **دومین واکنش، فرستادگان نظامی شاه**

راوی در ادامه منقولات خود از این رویداد، نهایتاً از مخالفت اصلی با سخنرانی‌های افشاگرانه خویش پرده برمی‌دارد. او روزی را به خاطر می‌آورد که رئیس کل شهرهای کشور و فرماندار نظامی تهران بدون خبر به منزل وی آمدند تا از سوی شاه، او را از ادامه سخنرانی‌ها برحذر دارند. شنیدن ادامه ماجرا از منظر فلسفی شنیدنی است:

«سخنرانی من به همان روال ادامه یافت تا اینکه نیمه ماه رمضان را پشت سر گذاشتم. در این زمان قضیه مهمی پیش آمد که از عنایت‌اللهی بود. یک روز در اطاق خود مشغول مطالعه بودم که دو ساعت مانده به ظهر گفتند: سرلشکر علوی‌مقدم رئیس کل شهرهایی و سرتیپ تیمور بختیار فرماندار نظامی تهران بدون خبر قبلی در زده و آمدند تا از بیرونی نشستند و منتظر من هستند. پیشخدمت گفت: همین که در را باز کردم آنها داخل آمدند. من هم لباس پوشیدم و به بیرونی آمدم. آنها گفتند: آقای فلسفی، ما الان حضور علیحضرت بودیم؛ امر فرمودند که ما دو نفر با هم به اینجا بیاییم و به شما ابلاغ کنیم که از امروز به بعد دیگر درباره بهایی‌ها صحبت نکنید! من خیلی ملاحظه نمودم که ما در منزل آمدیم و به جمعی از عاظ که در آنجا جمع بودند، گفتم شما هم در منابر بگویید. آنها هم گفتند. سخنرانی بر ضد بهایی‌ها در مسجد شاه و پخش آن از رادیو، موج خیر قلبی در زده و آمدند من هم مقاری تند از دست آن فرقه ضاله، ستم دیده‌بودند، به هیجان می‌آمدند. همه جا صحبت از ضرورت سرکوبی بهایی‌های وابسته به صهیونیسم و امریکا بود. برایم نقل کردند در آن ایام حسین علای -نخست‌وزیر جدید که برای معالجه به اروپا رفته بود- به شاه تلگراف زده و گفته بود که در اروپا عکس‌العمل مبارزه با بهائیان خوب نیست، زیرا غربی‌ها اعتراض می‌کنند، می‌گویند در ایران آزادی نیست و امثال این حرف‌ها!»

■ **نخستین واکنش، تماس تلفنی اسدالله علم**

سخنان روشنگر و بلیغ فلسفی در نقد مبانی و

۹ | اروژنامه | شماره ۵۶۵۷

چهارم اینکه من صحبت‌هایم را به همان سبک ادامه بدهم! گفتند: نه آقا، علیحضرت فرمودند: چیزی نگویید، به نام علیحضرت هم نمی‌شود گفت! گفتم: «عجب! اگر بگویم علیحضرت گفته‌اند به ایشان اهانت می‌شود، اما اگر اسلام و مسلمانان و آیت‌الله بروجردی و من مورد اهانت واقع شویم، معنی ندارد؟ صریحاً به شما بگویم، به علیحضرت بگویید که این کار مصلحت نیست، پخش رادیویی را می‌خواهید قطع کنید، من را می‌خواهید بگیرید و گر نه حتماً باید تا آخر ماه مبارک رمضان ادامه بدهم! این سخن برایشان گران تمام شد، چون خیال می‌کردند اگر دو نفری که بیایند، من دیگر تسلیم خواهم بود! حتی بادم است که علوی‌مقدم گفت: آقای فلسفی! کله ما را گذاشتید کنج دیوار، انگشت را هم گذاشتی توی حلق ما و داری زور می‌گویی! گفتم: من نمی‌فهم شما چه می‌گویید به هر تقدیر اگر بخواهم چیزی نگویم، آبروی اسلام کم این کار صورت بگیرد. از طرفی تعدادی از نمایندگان مجلس هم طرحی را آماده نمودند که به موجب آن، این فرقه غیرقانونی اعلام می‌شد و پسران آن از ادارات دولتی اخراج می‌شدند. دستگاه که اوضاع را اینگونه دید برای جلوگیری از تصویب طرح نمایندگان آنها را متقاعد ساخت که وضع قوانین و مقررات بر ضد بهایی‌ها احتیاج به مطالعه و بررسی کامل دارد و به زمان بیشتری نیاز است تا دولت نسبت به آن اقدام کند! از طرف دیگر، برای آنکه مانع تخریب کامل حظیره‌القدس نشود و بسا عکس‌العمل مردم نیز در ماه مبارک رمضان مواجه نگردد، با دادن وعده و وعید، تخریب آنجا را تا پایان رمضان به تأخیر انداخت و در نهایت هم تنها به تخریب گنبد اکتفا کرد. بدین ترتیب با زد و بند دولتی‌ها و تحت فشار قرار دادن شاه ضعیف و در حقیقت تحت نفوذ قدرت‌های اروپایی و امریکایی یعنی حامیان واقعی بهایی‌ها-ستون پنجم اجانب در ایران- آن منظور اصلی که در ابتدا تصور می‌شد، تحقق نیافت و شاه هم به وعده خود عمل نکرد.»

■ **تهدید به رفتن از ایران از سوی آیت‌الله بروجردی خطاب به شاه**

هرچند فلسفی با اصرار و مقاومت به منابر خویش علیه بهائیت ادامه داد، اما شاه و

کارگزاران بهایی او از انجام وعده‌های پیشین

به مرجمیت درباره مقابله با این فرقه احتراز

کردند. اقدامی که واکنش و تهدید تند آیت‌الله

بروجردی را به همراه داشت:

«نتیجه مقاومت من در ادامه سخنرانی تا پایان

ماه رمضان سال ۱۳۳۴ شمسی درباره بهایی‌ها،

این شد که شاه از من خشمگین شد و لذا نه تنها

از آن زمان به بعد ملاقات با او همیشه

ابلاغ پیام‌های آیت‌الله بروجردی برای همیشه

قطع گردید، بلکه امام جمعه تهران نیز جرئت

نکرد طبق روال سابق در ماه رمضان و دهه اول

ماه محرم از من برای سخنرانی در مسجد شاه

دعوت کند! شاید هم به او دستور داده بودند.

علاوه بر اینها، پخش سخنرانی‌هایم از رادیو

مستمر بود. همیشه ممنوع‌شده بود، لذا از آن سال

بعد هر برای وعده‌ها و وعیدها برای چند سال،

دهه اول محرم در مسجد حاج سید عزیرالله

و به دعوت آیت‌الله خوانساری منبر می‌رقتم.

هر چند با سخنرانی‌های ماه رمضان سال ۱۳۳۴

شمسی تغییر بهایی‌ها سرخوردند، اما آنچه بهائیت

را از بین برد، برون انقلاب اسلامی بود که پایه‌گذار آن

مرحوم آیت‌الله العظمی امام خمینی بود. او بود

که قدرت را از عوامل امریکایی و صهیونیستی

گرفت و آنها را متواری کرد و حکومت‌اللهی

اسلامی را برای ایران به ارمان آورد. امروز مردم

ایران بدانند که اگر خدای ناخواسته انقلاب

اسلامی ضربه ببینند، جمهوری اسلامی تضعیف

شود و امریکایی‌ها دوباره بر ایران مسلط شوند،

ایران فلسطین دوم خواهد بود. آنها بهایی‌ها

را مانند صهیونیست‌ها مسلط می‌کنند و

مسلمانان ایران را که مالک این سرزمین

هستند مانند فلسطینی‌های مسلمان که

مالک فلسطین هستند، به دره‌دردی و اسارت و

بدبختی می‌کشاند. بعضاً گفته می‌شود که در

آن موقع شاه به آیت‌الله بروجردی قول داده بود

که هماهنگ با سخنرانی‌هایی که از رادیو پخش

می‌شود، بساط بهایی‌ها هم برچیده می‌شود،

ولی بعد گفت که نظر التزامت بین‌المللی ما

ناچاریم از بهایی‌ها حمایت کنیم و نمی‌توانیم

آنها را از میان برداریم. به همین جهت هم

آیت‌الله بروجردی به‌شدت ناراحت شدند و

تهدید کردند که از ایران خواهند رفت! من در

این باره چیزی به خاطر ندارم، ولی همینقدر

می‌دانم در زمانی که موقعیت بهایی‌ها به صورت

یک امر مهم ضداسلامی مطرح شده بود و

پیام‌های بی‌دری آیت‌الله بروجردی هم از طرق

مختلف بی‌اثر گردید، ایشان مکرر می‌فرمودند:

این وضع برای من غیرقابل تحمل است! زیرا از

وقفه کار مبارزه با بهایی‌ها خیلی ناراحت بودند

و پس از آن دیگر اعتمادی به دستگاه دولتی

نداشتند.»